

کودکی رامین شاهین فر در دهه ۶۰ با محله هفده شهریور گره خورده است

«نادر»، یادگاری از جبهه در خیابان نسترن

۷



محله گردی

ایستگاه اول

سمیرا منشادی رامین شاهین فر سال ۱۳۴۹ در آبادان به دنیا آمد. اما بزرگ شده محله هفده شهریور مشهد است. همه زندگی او از سال ۱۳۵۶ تا به امروز، با کوچه های خیابان نسترن گره خورده و دوران کودکی اش با خرید یخ های قالبی بزرگ و ماندن در صف های دوساعته نان عراقی سپری شده است. او که سال هاست در محله هفده شهریور کار و کسبش را دارد، از ۱۰ سال پیش در خیابان نسترن ۲۲ مغازه اش را دایر کرده است. آقارامین با همان خون گرمی جنوبی، از روزهایی می گوید که وقت فوتبال در زمین خاکی، از ترس دوره گرد ها فرار می کردند و حالا پای ثابت مسجد الرضا^(ع) است. اگر یک روز در مراسم نماز جماعت نباشد، جای خالی شوخی هایش حس می شود.



○ سال ۱۳۵۹ پدرم خانه ای در خیابان نسترن ۳ ساخت که تا همین ۱۰ سال پیش همان جاساکن بودند. بعد از سرسازی ام تا سال ۱۳۹۵ که به مغازه جدیدم نقل مکان کردم، در طبقه پایین خانه پدری ام آرایشگاه راه انداخته بودم. اسم آرایشگاهم را به یاد پسر خاله شهیدم، نادر کاشانی پور، «نادر» گذاشتم.

ایستگاه دوم

○ یکی از تفریحاتمان در دوران کودکی این بود که زنگ خانه همسایه ها را می زدیم و فرار می کردیم. یک روز بعد از فوتبال، تصمیم گرفتیم همین کار را بکنیم. هر کدام زنگ یک خانه را زدیم و در رفتیم. اما در کمال تعجب کسی از خانه بیرون نیامد. یکی از بچه ها به خانه رفت و چند دقیقه بعد آمد و گفت از یک ساعت پیش برق محله قطع شده است.



ایستگاه سوم

○ کارخانه یخی در تقاطع خیابان نسترن ۲۲ بود. سال ها پیش این کارخانه تعطیل شد. قدیم با بچه های محله با دو چرخه به این کارخانه می رفتیم و یخ می خریدیم. قالب های کوچک یخ دو تاسه تومان و قالب های بزرگ پنج تومان بود. گاهی این یخ ها از روی زمین می افتاد و خاکی می شد. بالاخره از یک قالب بزرگ یک سومش در بین راه از بین می رفت و آب می شد.



ایستگاه چهارم

ایستگاه پنجم

○ از ۱۰ سال پیش که مغازه ام را به خیابان نسترن ۲۲ آورده ام، برای نماز به مسجد الرضا^(ع) می روم. یک هفته از رفتنم می گذشت که شنیدم برخی نمازگزاران به امام جماعت گفته اند که این جوان را به مسجد راه ندهند. چون شیطنت می کند. حالا بعد از گذشت این سال ها به شوخی هایم عادت کرده اند.



ایستگاه ششم

○ یکی از خاطرات مشترک مادهمه شصتی ها ایستادن در صف نانوايي است. نانوايي محله مان نان تنوري می پخت و همیشه صف های طولانی داشت. چون بچه آخر خانه بودم، بیشتر مواقع باید برای خرید نان می رفتم. حدود دو ساعت از روز را در صف نانوايي می گذراندم. این نانوايي در کوچه نسترن ۱۶ تا سیزده سال قبل سرپا بود.

○ نزدیک کوچه شهید سالم ۸ زمین خاکی و بزرگی بود که با بچه ها برای فوتبال و والیبال به آنجا می رفتیم. اما تا بیستان ها گروهی دوره گرد به آن زمین خاکی می آمدند و چادر می زدند. با آنکه بزرگ ترها به ما هشدار داده بودند نزدیک آنجا نشویم، یک بار برای بازی رفتیم و آن ها دنبلمان کردند. از ترس فرار کردیم و پشت سرمان راهم نگاه نکردیم.



عکس: سمیرا منشادی/شهرآرامند